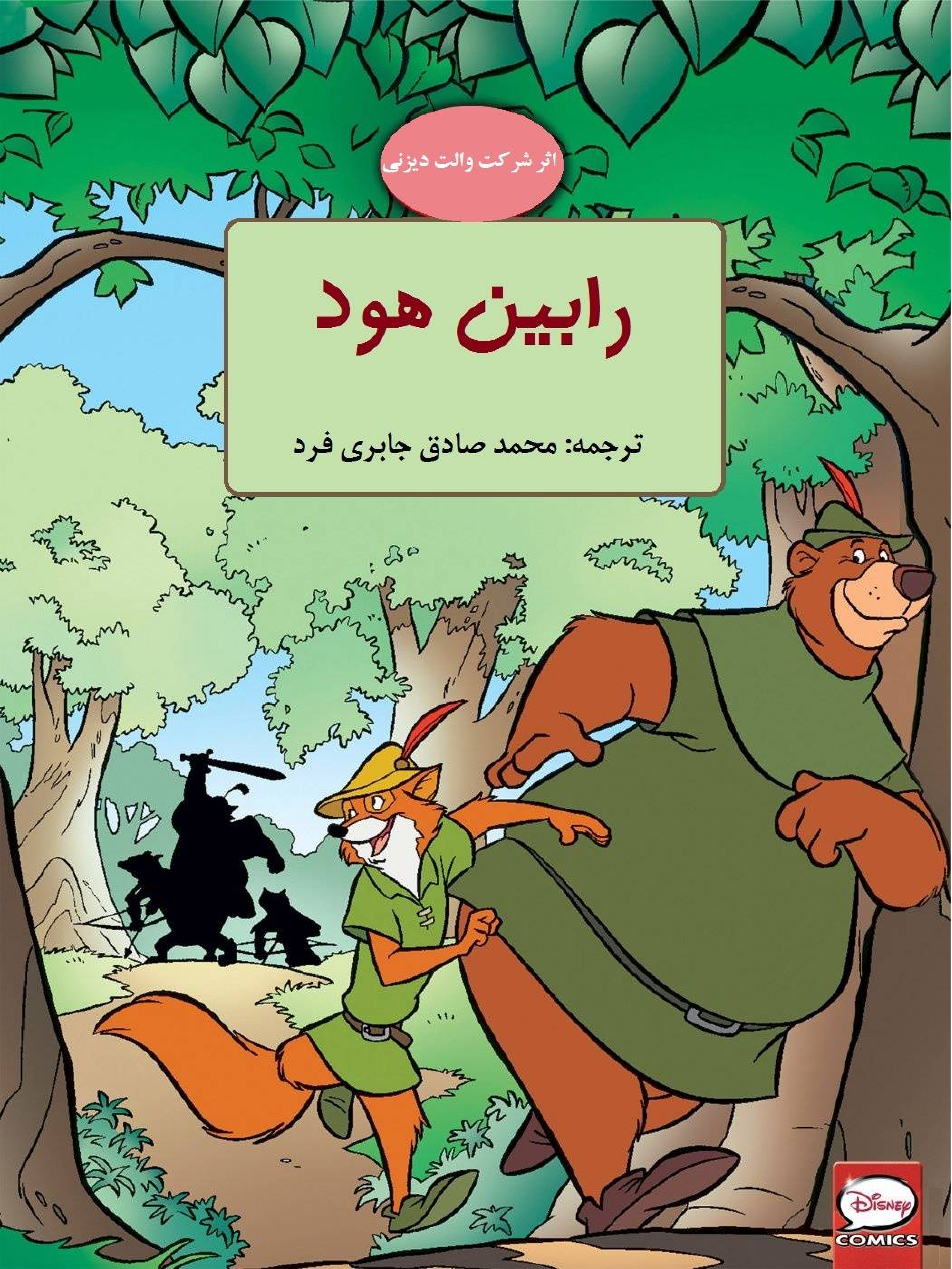
اثر شرکت والت دیزنی

رابین هود

ترجمه: محمد صادق جابری فرد




رابین هود
روزی روزگاری، پادشاهِ عادل انگلستان، ریچارد شیردل، کشورش را برای جنگ ترک کرد. در دوران غیبت او، «پرنس جانِ» شرور، تاج و تخت را غصب کرد.
«رابین هود» تنها امید مردم بود؛ او از ثروتمندان می‌دزدید تا زندگی فقیران را تامین کند... و مردم عاشق او بودند!
افسانه‌ها و حکایات بسیاری در مورد رابین هود وجود دارد... اما این همان چیزی است که واقعا در «جنگل شروود» رخ داد!
وییییژژ
اونها رو به سیخ بکشید!
اوخ!
وییییژژ
وییییژژ
وییییژژ
وییییژژ


بدو، جان کوچولو!
تند... مثل یه تیر!
این درخت به کمکت میاد؟
حتما!
اونها کجان؟ کجان؟
غرررر! فرار کردن... دوباره!
غررر!
بیچاره‌ها! حسابی اوقاتشون تلخ شد!
می‌دونی، رابین... تو کارای خطرناکی می‌کنی!



خطرناک؟!
اینا فقط یه کم تفریحه، جان کوچولو!
اگه داروغه بگیرتمون، ما رو به دار می‌کشه!
حتی نمی‌تونن از روی زمین بلندت کنن!
خب... بهرحال، قضیه دزدی از پولدارها...
دزدی؟ چه کلمه زشتی!
ما فقط از اونها پول قرض می گیریم!
قرض؟ هه، هه!
پس ما خیلی بدهکاریم!
هی، صدای شیپور رو می‌شنوی؟ به نظر میاد باز هم می‌تونیم برای فقرا پول جمع کنیم!
یک کالسکه اشرافی... نه، یک کالسکه شاهانه در حال عبور از جنگل است!



عجب شانسی!
این پرنس جان هستش!
اما... آیا خلاف قانون نیست که از خانواده سلطنتی دزدی کنیم؟
حالا کو تا پای ما به دادگاه برسه؟
مالیات‌ها، مالیات‌ها!
مالیات‌های زیبای دوست داشتنی!
قربااان، شما خوب می‌دونید چطور فقرا رو متقاعد کنید تا پولشون رو به شما بدن!
توقف بعدی کجاست، سِر هیس؟
قربااان، ناتینگهام هیسسس!
آه، تاج بهم احساسِ قدرت می‌ده!
بلله! تاج شاه ریچار واقعا برازنده شماسسست!
هیچ وقت اسم برادرم رو نیار!
غغغغ...
یه بار دیگه بگی، کاری می‌کنم تا ناتینگهام روی زمین بخزی!


کف بینی، طالع بینی!
گوی بخت!
طالع بین؟ چه جالب!
بگذارید طالع شما رو ببینیم!
قررربان، ممکنه اونها راهزن باشن هیسسس!
زن‌های راهزن؟ چه حرف مزخرفی!
بوسیدن دست شاهانه؟ چه... سخاوتی!
قورت!
ماچ
آاااخ!
قرباااان، ندیدید هیسسس...
تق تاپ
اینقدر توی گوش من هیسس هیسس نکن!


بعد...
اون تو بمون و تکون هم نخور!
تاپ
حالا، طالعم رو بهم بگو!
از میان غبار زمان، ارواح، شما رو به خودتون نشون می‌دن!
بتابید، کرم‌های شب تاب!
اووه!
یه روح در اینجا غوطه می‌خوره...
وررر
اوه... یه صورت توش نمایان شد...
صورت کیه؟ صورت کیه؟
تاجی روی سر باشکوهش داره!
چه هیجان انگیز!
چقدر شبیه منه!
اون خوش قیافه و دوست داشتنیه...
هیسسس... من می‌دونم! اون زن یه دزده!
کارت عالیه، رابین!


هی، اینجا رو نگاه کن!
اینا دیگه چیه؟
وای! قالپاق‌هاش از
طلای خالصه!
اُوووه! پول‌هایی که از مردم
تاراج شده!
به این ترتیب، جان کوچولو بدون اینکه دیده شود،
گنجینه سلطنتی را سرقت می‌کند...
چی می‌شد اگه
همیشه اینطوری بارون
می‌بارید!
دینگ
دینگ
خب، باید مراقب
اینا باشم! امیدوارم
رابین کارش تموم...
قورت!
اوووخ!
تق



هی! جواهراتم!
دزدها! اونها ازم دزدی کردن!
هیس، چرا وقتی باهات کار دارم پیدات نیست!
هوووررا!! به امید دیدار!
باز هم برای طالع بینی می‌آییم پیشتون!
خداحافظ!
چه آدمای خوبین!
احمق‌ها، تعقیبشون کنید!
سربازان به تعقیب آن دو می‌پردازند، اما این کار در جنگل می‌تواند باعث آسیب دیدن شود...
تندتر!
هی، مراقب باشید! آاااه!
فررررر



نه، نه!
هیسسس! من بهتون هشدار دادم، اما شما گوش نکردید هیسسس!
شالاپ
غرررر!
آروم باشید، قررباان!
خفه شو، مار احمق!
ترق
آخ! شکستن آیینه هیسس هفت سسسال بدشانسی میاره هیس...
... و این آیینه مال مادرتون بود هیسس!
آه! مامان...
وای! انگشتم گلی بود!
اگرچه پرنس جان برای سرِ رابین هود جایزه گذاشته بود، رابین هودِ زرنگ و زیرک همچنان به سرقت از ثروتمندان برای کمک به فقیران ادامه می‌داد...
تحت تعقیب
در این شرایط، مردم فقیر ناتینگهام هم مثل دیگران از مقدارِ زیاد مالیات در گرسنگی‌اند...
عدم پرداختِ مالیات



این هم کسی که نمونه‌ی بدشانسی است، داروغه‌ی شهر ناتینگهام!
هر شهری مالیات خودش رو داره!
و پرداختش اجباریه، لای لای، لالای لای!
خب، اونجا رو ببین! پدر تاک، پیرمرد نیکوکار!
بذار ببینم می‌خواد چیکار کنه!
البته او مشغول نیکوکاری بود!
صبح بخیر!
این رو بگیر! این رو رابین برات فرستاده!
تَق تَق
قورت! در می‌زنن! باید داروغه باشه!
پول رو قایم کن!
اما داروغه تمام این حقه‌ها را می‌داند...
چیکار می‌کنی!
آخ، پام!
هه، هه! همیشه جاهای جدیدی برای مخفی کردن هست!
دینگ دینگ
غررر! به من گوش بده...


تو آدم زورگو و سنگدلی هستی...
بیخیال پدر، نمی‌خواد من رو موعظه کنی!
شما از من متنفرید، اما... من فقط دارم انجام وظیفه می‌کنم! هه، هه!
در همین زمان...
تولدت مبارک!
«اسکیپی»، این برای توست!
اوه، یه هدیه!
تولدت مبارک، بچه جون!
قورت!
یه سکه؟! این یه هدیه عالی برای پرنس جان هستش...
غرررر!
... کسی که بهترین آرزوها رو برای شما داره!
فِن فِن!
بـ به من بینوا کمک کنید!


البته! اینم یه سکه‌ی زیبا برای تو!
مـ ممنونم!
ترق
تق
مامان! اون زد سکه‌های مرد فقیر رو از لیوانش بیرون آورد!
چه شوخیِ بیرحمانه‌ای!
بیایید داخل و کمی استراحت کنید!
متشکرم، متشکرم!
خب، روز بخیر!
باز هم از این پول‌ها جمع کنید! هه هه!
هومم... اشتباه می‌کنم یا یکی داشت می‌خوند، «تولدت مبارک»؟
فِن فِن، بله!
اما داروغه‌ی بدجنس هدیه‌ام رو ازم گرفت!
واقعا؟
سلام، سلام! قوی باش پسرجون، نذار این چیزها نا امیدت کنه!
رابین هود!


تولدت مبارک!
هوورراا!
اون خیلی خوش تیپه!
وای!
اینم هدیه‌ای برای تو!
برای من؟!
و اینم باشه برای تو!
تاپ!
چی فکر می‌کنی؟ شبیه رابین هود شدم؟
در همین حال، در قلعه...
اوه، رابین...
... در محل زندگی دوشیزه ماریان...
اون الان کجاست؟
آه، ماریان، معشوقه‌ی جوان...
... عشق چیزِ فوق العاده‌ایه!

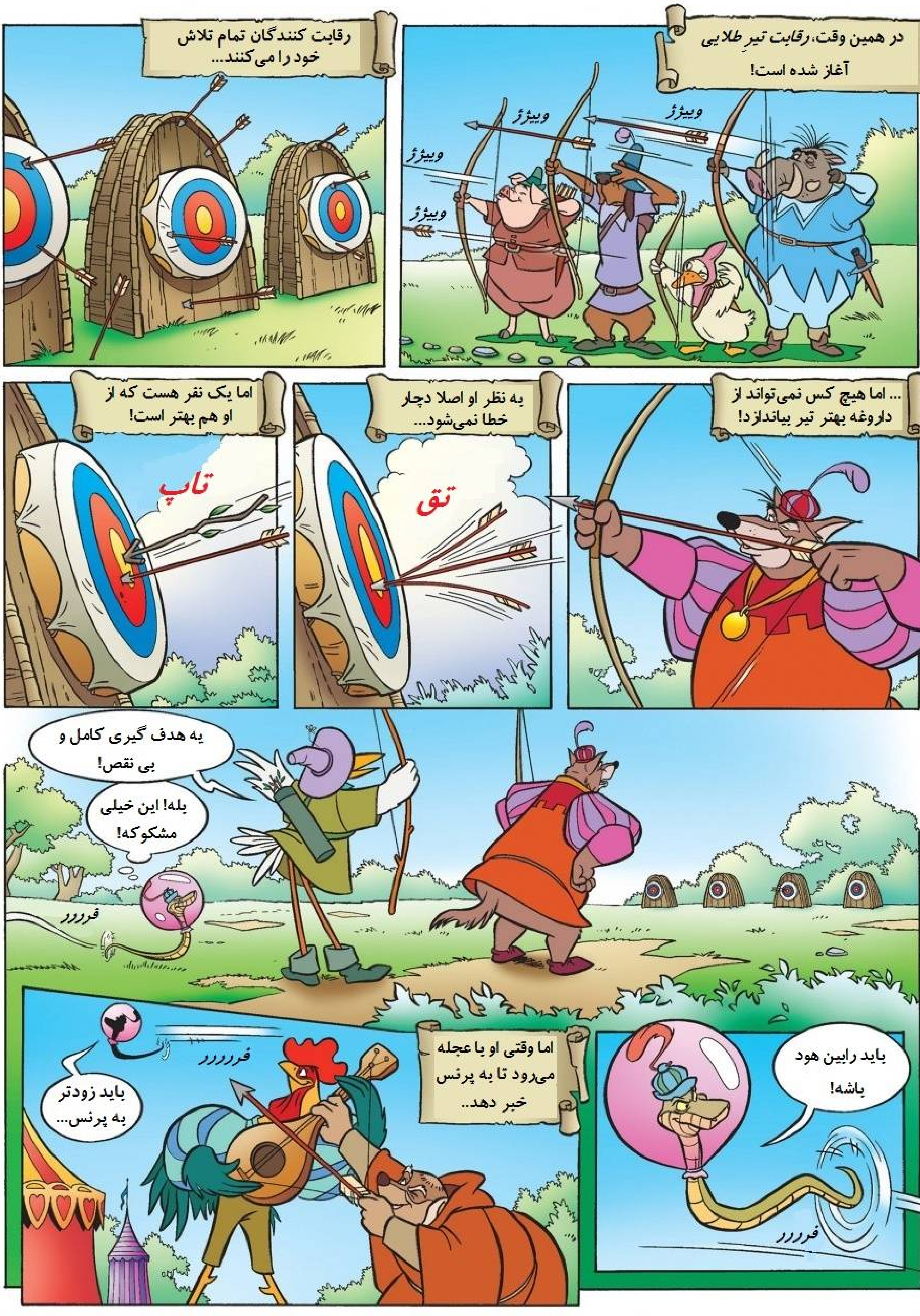

مطمئنی که بالاخره یه روزی، عمویم شاه ریچارد...
اوه، بانو کلاک! فکر می‌کنی اون می‌دونه هنوز چقدر دوستش دارم؟
البته، عزیزم!
اما چی می‌شه اگه اون من رو فراموش کنه؟
مطمئنا! دوری باعث می‌شه که دل‌ها پرمحبت‌تر بشه!
... یه یاغی رو به دامادی می‌پذیره؟
تحت تعقیب
اما هیچ دلیلی نداشت که دوشیزه ماریان نگران باشد! در واقع...
اوه، ماریان!
هی، پسره‌ی عاشق!
ماریان عزیز.... هان؟ چی گفتی، جان؟
سوپ چی شد؟ دارم از گرسنگی می‌میرم!


متاسفم! دوباره داشتم به دوشیزه ماریان، فکر می‌کردم!
خب، چرا باهاش ازدواج نمی‌کنی؟
یو-هو!
خب؟
نمی‌تونم! من یه یاغی هستم!
اما تو یه قهرمانی!
خودت شنیدی؟ یعنی ما رو عفو کردن! ها ها!
عفو؟! اما هنوز که دستگیر نشدیم!
آره مسخره کن، اما قراره یه اتفاق بزرگ توی ناتینگهام بیفته! یه مسابقه قهرمانی تیراندازی!
رابین ماهره، می‌تونه اون جایزه رو ببره و قهرمان بشه!
اما مطمئنم که ما به این رقابت دعوت نشدیم!
اما اگه شرکت نکنی، یه نفر خیلی ناراحت می‌شه!
دوشیزه ماریان جایزه‌ی این مراسم رو اهدا می‌کنه!
واقعا؟!
خدای من!
پس دیگه دلیلی نداره شک کنیم!
بزن بریم!


به این ترتیب، روز بعد، در میان فریاد شیپورها...
... و صدای مارش طبل‌ها...
بانگ
بانگ
بانگ
رقابت تیراندازی
... رقابت بزرگ آغاز می‌شود!
هیس، امروز رابین هود رو دستگیر می‌کنم و انتقامم رو ازش می‌گیرم!
بله! اون باعث شد ظاهرتون مضحک بشه!
غررررر! اون روز رو یادم نینداز!
قربااان، ببخشید هیسسسس!
چطور اون رو بشناسم؟
اوه، اون خودش بهت می‌فهمونه!
ماریان اونجاست!
چقدر او زیباست!
آروم باش! حواست رو جمع کن!
واای!
یه تیکه از لباس لک لکی رو فراموش کردی!


... و ماریان رو
از نزدیک ببینم!
درست شد! حالا
آماده شدی، و می‌تونی
داروغه رو فریب
بدی!
خب پس می‌رم،
تا در مسابقه برنده
بشم...
مدت کوتاهی بعد، جمعیت
گرد هم جمع شده‌اند تا رژه‌ی
رقابت کنندگان را ببینند...
برای من هم
همینطوره!
هه هه!
اوه، خیلی
هیجان انگیزه!
واقعا به نظر می‌رسد که پرنس مسئله‌ای
را مخفی می‌کند! و این مسئله با رابین
ارتباط دارد...
... یعنی کسی که با لباس مبدل به
ماریان سلام می‌کند!
امیدوارم من برنده این
مسابقه باشم!
اووه، این رابین
هستش!
کجا؟ کجا؟
رابین هود
کجاست؟
فرمانروای
من!


امروز سر حال به نظر می‌رسید، پی. جی! *
پی جی؟! چقدر جالب!
و شما کی هستید؟
من سرِ رینالد هستم، کرم خاکی! برو گمشو!
آخ!
*. پی جی؛ پرنس جان.
هیس، تو از دلقک دربار هم بامزه تری!
ها، ها، ها!
چه اهانتی! به من می‌گه کرم خاکی...
اون دوک فکر می‌کنه کیه مثلا؟
هومم.. این فکر خوبیه!
پُف، پُف، پُف...
فررررر
و به این ترتیب سرِ هیس روش زیرکانه‌ای می‌یابد تا با آن از بالا، محوطه‌ی مسابقه را تحت نظر بگیرد و رابین هود را بیابد...
اما خوشبختانه...
فرررر
هی، نگاه کن!
بیا تعقیبش کنیم!



در همین وقت، *رقابت تیرِ طلایی* آغاز شده است!
وییژژ
وییژژ
وییژژ
ویییژژ
رقابت کنندگان تمام تلاش خود را می‌کنند...
... اما هیچ کس نمی‌تواند از داروغه بهتر تیر بیاندازد!
به نظر او اصلا دچار خطا نمی‌شود...
تق
اما یک نفر هست که از او هم بهتر است!
تاپ
یه هدف گیری کامل و بی نقص!
بله! این خیلی مشکوکه!
فررر
باید رابین هود باشه!
فررر
اما وقتی او با عجله می‌رود تا به پرنس خبر دهد..
فرررر
باید زودتر به پرنس...



تق
... خبر بدم...
.... واای!
گرفتمش!
تاپ
توی اینجا بمون!
در همین حال، رقابت ادامه دارد، و داورغه برای پیروزی دست به تقلب می‌زند...
ویییژژژ
تاپ
تاپ
با این تیر من برنده شدم!
نه لزوما!
ویییژژژ
تَق
اون برنده شد! اون برنده شد!
خب، اون برای منم جالبه! هه هه!
تو طرفدار اون هستی، درسته؟
اون لک لک پادراز صاحب سبک هستش، پی. جی!


و سپس، با علامتِ سر پرنس، دام برای گرفتن رابین در اطراف او تنگ‌تر می‌شود...
او را بیاورید اینجا! به آنچه شایسته است خواهد رسید!
بینهایت سپاسگزارم!
اعلام می‌کنم که تو...
ویژ
قورت!
... بازنده هستی!
دستگیرش کنید!
اوه، نه!
غررررر!
بگیریدش!
غرررر!
در چند لحظه، رابین مثل یک پرنده در بند افتاده است...
زود! سرش را قطع کنید!
آاخ!
ننن...
صبر کنید!


داروغه، دوستم را
که اسیر شده... اومم...
آزاد کن!
هان؟ یه کاسه‌ای
زیر نیم کاسه
است!
جانم را به تو
مدیونم، عزیزم!
رابین، من نمی‌تونم
بدون تو زندگی کنم!
حالا... جایزه را
بدهید!
خوبه، دستور
بده این کار
انجام بشه!
آه-هان! می‌دونستم
که یه مشکلی هست!
آاخ!
تق
زود! رابین هود
رو بکشید!
فقط اونجا نایستید!
با من بیا!
ویژژ
ویژژ
ویژژ
ویژژ
ویژژ
آه-اوه!
رابین، بیا
بگیرش!
ممنون!



بیا جلو ببینم!
غرررر!
وقتی فقط خودت اسلحه داری، جنگیدن راحت‌تره، نه؟
جرنگ
دَنگ
درسته! اما حالا...
... دیگه نوبت من هستش!
اوخ!
تاپ
تالاپ
اووخ!
آاااییی!
به من آسیب نرسونید...
BEER
وییژژ
آاخ!
تق
BEER


کمک!
رابین، کمک!
دارم به سمتت پرواز می‌کنم، عزیزم!
اووه!
ماریان، با من ازدواج می‌کنی؟
بله، اما...
بگیریدشون!
... تو یه وضع عاشقانه‌تر این رو می‌پرسیدی!
برای ماه عسل می‌ریم...
وییژژ
وییژژ
وییژژ
وییژژ
... مغرب!
هو هو! امروز خیلی تفریح کردم!
ترق
آاخ!
به پیش!


کافیه
دوشیزه ماریان!
بگیر ببینم رذل نفرت انگیز!
اووه!
تق
بانو کلاک،
از این طرف!
یو-هوا! نمی‌تونید
من رو بگیرید!
آاخ!
آاای!
خداحافظ و ...
... زنده باد
شاه ریچارد!
ویییژژژ
آه! هق هق!
هیس، هر وقت باهات
کار دارم، پیدات
نیست!
اعلیحضرت!
من یه چیزی
فهمیدم...
هان؟
اون لک لک،
در واقع رابین هود
هستش!
BEER
BEER


واقعا؟!
بله هیس...
احمق!
تاپ!
بعدتر، در جنگل...
... بالاخره دو دلداده به هم رسیدند!
چه شب زیبایی!
کاش که این شب هرگز تموم نمی‌شد!
دور از تو گذشت زمان چه سخت بود!
اما دیگه هرگز جدا نمی‌شیم!
بله!
هان؟
غافلگیر شدید!
زنده باد...
... رابین...
... هود!


به این ترتیب آنها جشن بزرگی را شروع کردند...
بیایید همگی با هم آواز بخونیم!
شروع کردند آوازی در مورد بی لیاقتی‌های پرنس جان خواندند، و خیلی به آنها خوش گذشت...
... دیگه دیر شده که اون رو، شاه جان یکم بدانیم...
هه، هه!
... اما می‌شه بگیم که حالا، اون بدترین شاه جانه!
پرنس جان راستی راستی، شاه دروغین انگلستانه!
... وقتی شکست می‌خوره، غیظ غلیظ می‌کنه!
پی. جی. واقعا همینطوره!
خزانه سلطنتی
... بعدش می‌گه مامان و انگشتش رو می‌مکه...
کافیه!
قورت!



تو چطور جرات می‌کنی!
اما قربان...
این یه ترانه‌ی معروفه!
اوه واقعا؟ همه مردم این چیزها رو می‌خونن، درسته؟
خب، حالا کاری می‌کنم یه آهنگ دیگه بخونن!
مالیات‌ها دو برابر بشه! سه برابر! تا قطره آخره وجودشون رو بیرون بکشید، تا دیگه حس و حالی برای آواز خوندن نداشته باشن!
پرنس جان این تهدید را علیه مردم به اجرا می‌گذارد...
گورومب
گارامب
... و مردم بیچاره هستند که باید بهای سنگینی به خاطر احساس حقارت او بپردازند!
مالیات
کسانی که نمی‌توانستند مالیات بپردازند، به زندان می‌افتادند...
حتی من!
افسوس!



«هر شهری فراز و نشیب خودش رو داره...»
اما توی زندگی ما سختی‌ها داره از حد می‌گذره!
اما نباید توی ناتینگهام این اتفاق بیفته!
خودتون اینطور خواستید!
زود باشید، زود باشید! این کار اجباری به خاطر خوشی و خوندن ترانه است!
پدر تاک، بیا این آخرین سکه‌ی ماست...
هان؟
باید هر کاری می‌تونیم بکنیم تا امیدشون زنده بمونه!
کی می‌دونه... شاید صدای ناقوس کلیسا به زندانیها احساس آرامش بده!


برای فقرا باشه!
اووووه!
بفرمایید...
هیچ کس نمی‌تونه بیش از این...
... سخاوتمند باشه!
سلام به تو، پدر!
اوه، نه! داروغه!
اون چی می‌خواد؟
فکر کنم خیلی به موقع وارد شدم!
ما اینجا چی داریم؟ یه سکه‌ی زیبا!
وایسا! سکه رو پس بذار!
این برای فقراست!
منم می‌برمش برای پرنس جانِ فقیر!
تو یه دزد رذلی!


ساکت شو، پدر!
نه!
بگیر ببینم!
بنگ
آخ!
پدر تاک با داروغه درگیر می‌شود...
!
تاپ
اما نگهبان داروغه مشغول تماشاست!
دارم میام رئیس!
... و پدر بیچاره دست تنهاست!
تو به خاطر خیانت بِه کشور دستگیر می‌شی!
اووف!
به این ترتیب، پدر تاک هم پشت میله‌های زندان قرار می‌گیرد...
گارامب
قربااان، خبر خوبی دارم! پدر تاک توی زندانه، هیسس!
من رابین هود رو می‌خوام!
پفففف...



هی، یه لحظه صبر کن! من از پدر مثل یه طعمه استفاده می‌کنم!
یه تله‌ی دیگه؟
بله! پدر تاک رو می‌بریم پای چوبه دار... و وقتی رابین سعی می‌کنه اون رو نجات بده، سربازانم می‌گیرنش!
و سپس طرح پرنس به اجرا گذاشته شد...
و شاید هم برای راب...
خفه شو احمق!
اوه... اینجا چه خبره؟
داریم چوبه دار رو برای پدر تاک آماده می‌کنیم!
خب، رابین هود می‌تونه دردسر درست کنه! اما با وجود داروغه‌ی باهوشی مثل شما...
مشخصه که خوب می‌تونی شخصیت افراد رو از ظاهرشون تشخیص بدی!
اوضاع جدیه! باید کمک کنیم پدر تاک فرار کنه!
اما... چطور؟
هیچ راهی برای نفوذ به داخل زندان نیست!
اما باید یه راهی پیدا کنیم...
وگرنه پدر تاک رو برای همیشه از دست می‌دیم!


به این ترتیب، آن شب...
زود باش، بیا بالا!
خب، تا اینجاش خوب بوده!
حالا به قسمت سختش می‌رسیم!
... باید کلیدها رو از داروغه بدزدیم!
خوش شانسیم! عجله کن!
خُر و پُف!
چقدر خوابش سنگینه!
رابین با مهارت زیاد، کلیدهای داروغه را می‌دزدد...
خُر!
هه، هه!
تو برو پدر تاک و بقیه رو آزاد کن! منم می‌رم سراغ خزانه سلطنتی!
فکر خوبیه!
سلام، رفیق! بیا از اینجا ببریمت بیرون!
اوه، دعاهای من به نتیجه رسید!



بزودی همه زندانیان از بند رها شدند...
حالا زود برو بیرون!
ممنونم، جان کوچولو!
باید به رابین کمک کنم...
... رابین در همین مدت از دیوار بالا رفته و به اتاق پرنس جان رسیده بود!
بالاخره رسیدم!
اوف!
لالا لالایی، آروم بخوابید...
خُر...
هیسس...
رابین با سرعت و دقت تیری را که به طنابی بسته، با کمان پرتاب می‌کند...
ویــژژ
جان کوچولو آن را می‌گیرد...
... و آن را پس می‌فرستد...



... آنها به این شکل با طناب پلی ساخته‌اند که می‌توانند کیسه‌های طلا را به آن ببندند!
فررر
بزودی، رابین تمام خزانه سلطنتی را سرقت کرده است...
خر و پف!
... بیرون، کیسه‌ها از مقابل چشمان داروغه که در خواب است، می‌گذرد!
فررر
فررر
این رو بگیر! این تخفیفِ مالیاتیه!
ها، ها، ها!
اما صدای سکه‌ها باعث می‌شود سِر هیس از خواب بیدار شود...
اِ؟ هان؟
مار می‌خواهد پرنس را متوجه وضعیت کند...
آخ! به دزدی!
فیش
... او به سرعت از خواب می‌پرد!
چیه؟


اما... چی
شده...
نگهبان‌ها!
طلاهام!
خر و پف...
هان؟
اون رابین هوده! جلوی
اون دزد رو بگیرید!
وییژژ
اوضاع خوب
به نظر نمی‌رسه!
دینگ
دینگ
دینگ
وییژژ
وییژژ
رابین، بپر پایین!
داروغه،
کجا هستی؟
اوه، نه! زندانی‌ها
دارن با طلاهای من
فرار می‌کنن!



نگهبان‌ها، زودتر به سمت زندان بیایید!
نه اینقدر تند!
بایستید، صبر کنیـــــد!
ترق
آاااخ!
همگی توی گاری هستن!
این‌ها رو فراموش نکنید!
همه آماده‌ایم!
پس... بزن بریم!
این کار با من هستش!



راپین پل متحرک را پایین می‌دهد...
تعقیبشون کنید!
نذارید فرار کنن!
به سمت جنگل شروود!
باید عجله کنیم!
اما یک خرگوش کوچک جا مانده است...
من بهت کمک می‌کنم!
ترق
آاخ!
من توی اینجا گیر افتادم! این رو بگیرش!
باشه، رابین!
آهای! این دیگه پایان کاره...


جلوش رو بگیرید!
مگر اینکه...
رابین که نمی‌تواند از دروازه فرار کند، به سمت عقب برمی‌گردد...
... به طرف محل زندگی پادشاه!
موفق شدم!
اما داروغه دنبالش می‌آید، و ...
اشتباه کردی!
هی، مراقب آتش باش!
راه فرار نداری!
هی، آروم باش!
ووم
اوخ!


وای! اوضاع به هم ریخته!
همه چیز آتیش گرفته!
دارام
نمی‌تونه از اون بالا بپره!
ای وای! اینجا گیر افتادم!
اما هیچ راه دیگری نبود! بنابراین...
شالاپ
وییژژ
وییژژ
وییژژ
قلوپ
قلوپ
قلوپ
قلوپ


تموم شد! زدنش!
بله هیسس!
نه!
ناگهان، اسکیپی متوجه چیزی در آب می‌شود...
اینطوری نمی‌تونه تموم بشه!
جان کوچولو، نگاه کن!
یه نی؟!
شلپ
برای تنفس زیر آب خیلی خوبه!
عالی بود!
بله! اون بهترینه!
تو بیش از این هم می‌تونی شنا کنی!


نــــه! اون دوباره فرار کرد!
لعنت به شاه دروغین انگلستان!
خداحافظ، بای بای!
حالا نگاه کنید چه بلایی سر قصر مادرتون اومده!
غرررر!
اومم، قربان هیسسس...
می‌خوایید با اون چوب چیکار کنید؟
این خیلی بی انصافیه!
سعی کردم بهتون بگم، اما نه، شما گوش نمی‌دید که!
غرررر! اگه بگیرمت...
رحم کنید!
و امروز ناقوس‌ها به صدا درآمدند زیرا...
تحت تقیب
به فرمان شاه ریچارد عفو شد
خوشبختانه شاه ریچارد برگشت و همه چیز را درست کرد!


... پرنس و داروغه به مجازاتی
که شایسته‌شان بود رسیدند...
توده سنگ
سلطنتی
تاپ
... و رابین و ماریان بالاخره
می‌توانند ازدواج کنند!
به افتخار
عروس و داماد!
... شاه ریچارد!
زنده باد
رابین هود!
و زنده باد...
بازگشت شما خیلی
به موقع بود...
اعلیحضرت!
بله! و به نظر می‌رسد
یک یاغی را به دامادی
پذیرفته‌ام! ها، ها!
حاضری،
رابین؟
بزن بریم، رفیق
قدیمی من!
نگاه کن! عروس و
داماد دارن میان!
پیش... فنگ!



قورت! یه تیر
پرتاب کردم!
وییژ
آخ!
وییژ
هیسسس!
ویژژ
ویژژ
وای!
تق
پیوند ازدواج
پیوند ازدواج
همونطوری که گفتم،
داستان‌های زیادی درباره
رابین هود هست...
... اما حالا شما می‌دونید
که واقعا چی رخ داده!
پایان.

کتاب‌های مصور دیگری اثر شرکت والت دیزنی، از همین مترجم - دانلود رایگان

